

سُمنیه، فرقه‌ای بودایی در جهان اسلام

مسعود فریامنش

اشاره

آیین بودایی در منابع اسلامی به نام‌های گوناگونی خوانده شده است، اما ظاهراً این آیین بیش از همه به چهار عنوان نزد مسلمانان نامبردار بوده است؛ مذهب صابئین، مذهب حنفا، شکمانیون و سُمنیه یا سُمنیه. در مقاله پیش‌رو، نگارنده پس از ذکر نمونه‌هایی چند در رابطه با مدعای فوق، مستقلاً به بررسی فرقه سمنیه یا سُمنیه، که ظاهراً معروف‌ترین عنوان برای بودایی‌ها در جهان اسلام بوده است، می‌پردازد.

۱. مذهب صابئین

طبق گزارش مسعودی،^۱ نخستین کس در مذهب صابئین، بوداسف^۲ است. بوداسف در هند ظهور کرد و به سند آمد و سپس، به سیستان و زابلستان و کرمان سفر کرد. آنگاه دعوی پیغمبری کرد و چنان پنداشت که واسطه میان خالق و مخلوق است. سپس به سرزمین فارس آمد و این سفر در اوائل ملکداری تهمورث و به قولی در پادشاهی جم بود...». مسعودی، افزودن بر این اطلاع که آن را در جزء دوم مروج الذهب ضمن گزارش معابد، بتخانه‌ها و آتشکده‌ها آورده است، در جزء اول ضمن گزارش پادشاهان ایران ذیل

۱. مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۲۶-۲۲۷.

۲. به نظر می‌رسد که در اینجا کلمه بوداسف اشاره دارد به گئوتمه بودا، نه مطلق بوداسف‌های بودایی، چنانکه در متن‌های بودایی پرگیاپازمیتا و مهاییانه به چشم می‌خورد.

پادشاهی تهمورث به نام بوداسف و مذهب صابئین اشاره می‌کند و تذکر می‌دهد که عقاید صابی، که توسط او منتشر شد، با عقاید صابئین حران که جایگاهشان، به گفته او، بین واسط و بصره در سرزمین عراق است، مابین است.

۲. مذهب حنفا

از گزارش قاضی صاعد اندلسی^۱ چنین بر می‌آید که مذهب حنفا نام دیگری بوده است که برخی نویسندگان مسلمان به آیین بودا می‌دادند. بر اساس این گزارش، مردم ایران زمین در آغاز کار پیرو نوح بودند و یکتاپرست تا آن‌که بوداسف مشرقی، مذهب حنفا را به تهمورث معرفی کرد. تهمورث این مذهب را از بوداسف پذیرفت و ایرانیان را وادار به پذیرش آن کرد. همچنین بر طبق این گزارش، حنفا همان صابئین‌اند.

۳. شکمانیون

در باب این‌که کلمه «شکمانیون»، عنوانی بوده است که برخی نویسندگان مسلمان به آیین بودایی می‌دادند، می‌توان به سخنان علاء الدوله سمنانی استناد کرد. او در نامه‌ای که در پاسخ عبدالرزاق کاشانی در تکفیر فائلان به وحدت وجود از تابعان ابن عربی نگاشته است، از بودائیان به عبارت «شکمانیون» در زمره دهریون، طبعیون و یونانیون به شرح زیر یاد کرده است: «بک الی الله... من هذه الوردية الوردية التي يستنكف منها الدهريون و الطبعيون و اليونانيون و الشکمانيون»^۲

افزوده بر این: علاء الدوله در سرگذشتنامه خود، در مقام مناظره با یکی از بخشیان (روحانی بودایی) به ازعون می‌گوید: «من ثابت می‌کنم که این هندو را که چنین عزیز می‌دارد هیچ نیست و دین شاکمونی که به آن می‌نازد نمی‌داند و پیرو آن نیست...»^۳

در عبارات فوق، دو کلمه «شکمانیون» و «شاکمونی» بی‌گمان اشاره دارد به همان «شاکمین» که شهرستانی^۴ در الملل و النحل از باب انصراف اطلاق به فرد کامل به عنوان اولین بودای عالم یاد کرده است: و اول «بد» ظهر فی العالم اسمہ «شاکمین»^۵.

۱. قاضی صاعد اندلسی، التعريف بطقات الامم، ص ۱۶۱.

۲. جامی، فتوح الانس، ص ۴۹۰. ۳. علاء الدوله سمنانی، مصنفات فارسی، ص ۱۶.

۴. ح ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۵. بر خواننده پوشیده نیست که، بنا بر سنت بودایی، بودای تاریخی یا همان بنیانگذار آیین بودا، سیدارته گنومه

۴. سُمنیه یا سُمنیه

پس از ذکر مطالب پیش‌گفته، به عنوان مقدمه بحث، در اینجا به فرقه سمنیه یا سُمنیه می‌پردازیم. لازم به ذکر است که اطلاع ما درباره سمنیه بیشتر از متون کلامی مسلمانان به دست می‌آید. گویی متکلمان مسلمان، بوداییان را در جهان اسلام بیشتر از همه با عنوان سمنیه می‌شناخته‌اند. در ابتدا، به ریشه‌شناسی واژه می‌پردازیم و سپس به تصور نویسندگان مسلمان، خاصه متکلمان، از این فرقه.

برخی منابع^۱ نام این فرقه را سمنیه و برخی دیگر^۲ سُمنیه ذکر کرده‌اند که به گفته فان‌اس^۳ قرائت دوم به اصل نزدیک‌تر است، هر چند که کثرت استعمال با قرائت نخست است.^۴ همو^۵ احتمال می‌دهد که پس از ویرانی معبد سومنات توسط محمود غزنوی، با تأثر از نام این محل، این فرقه را سمنیه خواندند، چنانچه مناوی^۶ نیز سمنیه را منسوب به سومنات دانسته است. اما ریشه‌شناسی واژه ظاهراً روشن است؛ واژه سنسکریت شرمنه Sramana، یا معادل آن در هندی میانه سَمَنه Samana.^۷ دست آخر، این واژه با یک تغییر آواشناختی رساننده معنای «راهب بودایی» در زبان‌های آسیای میانه، خاصه زبان سندی، شد و از همانجا بود که به صورت مکتوب shmn و با تلفظ شَمَن به زبان‌های فارسی و عربی راه یافت.^۸

نام داشت. او اولین پسر شودوده شاه از دودمان شاکیه بود و در نپال کنونی چشم به جهان گشود. تاریخ زندگی او به درستی دانسته نیست. برای مدت مدیدی بیشتر پژوهندگان بر آن بودند که زمان اصلی فعالیت او در اواخر سده ششم پیش از میلاد بوده است، اما برخی دیگر از ایشان، بر این باورند که به احتمال بسیار، او در اواخر سده پنجم پیش از میلاد از دنیا رفته است، و این امر موجب شده است که او را معاصر نزدیک سقراط در شمار آورند او را شاکیه مونی لقب کرده‌اند، یعنی دانای خاموش یا مقدس دودمان شاکیه. درباره مطالب فوق رک: Cousins, L.S. 51

۱. احمد بن حنبل، ص ۶۶، ملطی شافعی، ص ۹۶، جوهری، ج ۴، ص ۲۱۳۸.

۲. بیرونی، ص ۱۹، بکری، ج ۱، ص ۳۷۷، بردوی، ص ۹۰.

3. Van Ess, 2/21

۴. در این باره، رک: جعفری، ج ۱، ص ۳۱، ابن ندیم، ص ۶۱۶، بغدادی، ص ۱۶۲، ماتریدی، ص ۱۵۲، خوارزمی، ص ۳۶، ملاحمی، ص ۲۹.

5. Ibid

۷. یوردادو، ص ۳۷، و نیز رک: Van Ess, Ibid

۶. مناوی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۸. امین، ص ۱۴۴، پاشایی، ص ۱۸۱، نیز رک: Monnot, G. 870

همچنین واژه‌های دخیل مرادف با این واژه در خطوط حکاکی شده کعبه زرتشت یا کعبه زروانی‌ها، آنجا که زندیق‌ها نام برده می‌شوند، به چشم می‌خورد.^۱

در دوران هلنی، یونانی‌ها با این واژه آشنا شدند. مکاسیتیس که از سال ۲۹۱ تا ۳۰۲ ق.م به عنوان فرستاده نخستین پادشاه سلوکی در دربار مائوریا در پاتالیپوترا اقامت داشت، درباره Σαμαναῖοι سخن می‌گوید و منظورش از آن، «زاهد»‌ها در معنای وسیع این کلمه است، همچون پزشک‌های سیار، غیب‌گوها و غیره. پانصد سال پس از آن، کلمتس اسکندرانی این واژه را به شکل Σαμαναῖοι کامل کرد، اما بدون حرف و با پسوندی متأثر از زبان آرامی. مراد او از این واژه، راهب‌های بودایی اهل باکترا بود.^۲

اما سخن از این‌که سمنیه چه کسانی بودند، کار دشواری است و به نظر می‌رسد که متکلمان و نویسندگان مسلمان، خود تصویر واضح و متمایزی از آنها نداشته‌اند. با وجود این در منابع اسلامی - که اطلاعاتی اندک و مختصر از سمنیه به دست داده‌اند، دست‌کم، دو تصویر عمده از سمنیه به چشم می‌خورد. در تصویر نخست، سمنیه یا شمنیه نامی بود که مسلمانان به بودائیان فرارود می‌دادند. در همین رابطه، ابن ندیم^۳ نقل می‌کند که بیشترین مردمان فرارود پیرو تعلیمات سمنیه‌اند. اما از آنجا که او نام پیامبر آنها را «بوداسف» ذکر می‌کند، می‌توان پنداشت که منظورش از سمنیه، بودایی‌های فرارود است. همانطور که فان اس^۴ خاطر نشان کرده، ابن ندیم در این مورد به منابع بیگانه استناد می‌کند و روشن است که خود او در عراق تصور واضحی از سمنیه نداشته است.^۵

به گفته ابوریحان بیرونی^۶ نیز پیروان بودا را در خراسان شمنیه می‌خوانند و به مجسمه‌هایشان بهار می‌گویند و معابدشان به نام فرخار بین خراسان و هند برجاست.

اما تصویر دوم، نمایانگر صحنه نزاع متکلمان مسلمان، خاصه جهیمیه و معتزله است با فرقه سمنیه. در این میان، مشهورترین مناظره هم، مناظره جهم بن صفوان با یک سمنی

1. Van Ess. Ibid; Gignoux, ph. 46, 49.

2. Ibid

3. Ibid

4. Ibid

۵ ابن ندیم: «به خط یکی از مردم خراسان، که اخبار خراسان فی‌القدیم و ما آلت الیه فی الحدیث را تألیف کرده و آن جزوه مانند دستوریست، خواندم، که پیامبر سمنیه بوداسف است و بیشتر مردمان ماوراء النهر در دوران گذشته پیش از اسلام این کیش را داشتند، سمنیه منسوبان به سمنی بود...» همانطور که برخی محققان از جمله مونوت متذکر شده‌اند، ابن ندیم بوداسف و بودا را با هم خلط کرده است.

۶ بیرونی، تحقیق ماللهند، ص ۲۰۶

در خراسان است.^۱ در این مناظره، سمنی به عنوان شخصی «حس‌گرا» شناخته می‌شود که به واقعیت‌های غیر محسوس، به ویژه خداوند، معتقد نیست. جهم پس از این مناظره به مدت چهل روز در دین خود شک می‌کند و نماز نمی‌گذارد. او در پاسخ به سمنی، با ارسال نامه‌ای به واصل بن عطا از او یاری می‌گیرد و به همان شیوه استدلال سمنی، یعنی استدلال بر اساس ادله حسی، به سمنی پاسخ می‌گوید.^۲

جایی که جهم با سمنیه مناظره می‌کرد، خراسان بود. حوزه اصلی فعالیت آنها. با وجود این، در برخی منابع سعی شده تا دامنه نفوذ سمنیه را به حوزه عراق - به ویژه بصره - نیز سرایت دهند، چنانچه یحیی بن منجم^۳ می‌کوشد تا یک «ازدی» بی نام و نشان را با جریر بن حازم ازدی، که هم مورخ بود و هم محدثی موجه، یکی بدانند و او را بنیانگذار سمنیه در اسلام معرفی کند. اما به گفته فان اس^۴ این تطبیق از سوی یحیی بن منجم روی در صواب ندارد، چرا که جریر بن حازم در ۸۵ق / ۷۰۴م متولد شده و در سال ۱۷۰ق / ۷۸۶م در گذشته است و هم از این رو، در آغاز دهه دوم قرن دوم هجری هنوز بسیار جوان بوده و قاعدتاً نمی‌توانسته مکتبی را پایه‌گذاری کند.

در واقع سخن گفتن از حضور سمنیه در بصره و عراق ادعایی بدون مدرک تاریخی است.^۵ البته جاحظ^۶ از «راهب‌های زنادقه» (رهبان الزنادقه) سخن می‌گوید که دو نفره گردش می‌کردند و در هیچ مکانی بیش از دو شب نمی‌ماندند. ظاهراً برای بررسی این موضوع در بصره، باید مقدم بر هر جماعتی تاجرهای بودایی را مدنظر قرار داد و باید به این نکته توجه داشت که ظاهراً بودایی‌ها بسی بیشتر از هندوها به تجارت می‌پرداختند.

۱. در حقیقت، آنچه می‌توان اساساً از کوشش جهم دریافت این است که او می‌خواهد، با تکیه بر نص قرآن، اندیشه‌های بیگانه از اسلام، از جمله آرای بودایی که منکر وجود خدا و قائل به نبوت نیست را رد کند، رک: ابوعمران، ص ۲۸.

۲. رک: احمد بن حنبل، ص ۶۵-۶۶، جعفی، همان؛ عبدالحبار، فرق و طیفات المعتزلة، ص ۴۶-۴۷. در این مناظره سمنی می‌پرسد: تو ادعا می‌کنی که خدایت یکتاست؟ جهم می‌گوید: آری. - او را دیده‌ای؟ - نه. سخن او را شنیده‌ای؟ - نه. بوی او را شنیده‌ای؟ - نه... پس از کجا می‌دانی که او خداست؟ جهم به نوبه خود از او می‌پرسد: «تو ادعا می‌کنی که نفس داری؟ سمنی می‌گوید: آری. - او را دیده‌ای؟ - نه. - سخن او را شنیده‌ای؟ - نه... جهم نتیجه می‌گیرد: «خدا را نیز مانند نفس نمی‌توان با حس دریافت». (ترجمه متن به نقل از ابوعمران، مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۲۸ و ۲۹).

۳. ابوالفرج اصفهانی، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۴۷.

4. Tosef, Van Ess, 2/20

5. Tosef, Van Ess, 2/20-23

۶. الحيوان، ج ۴، ص ۴۵۶ و ۴۵۷.

در این صورت، می‌توان پنداشت که منظور عرب‌ها از سمنی‌ها در آن زمان، تجار بودایی بوده است.^۱

نویسندگان مسلمان، به شکلی مختصر و پراهم عقایدی چند را به سمنیه نسبت داده‌اند. نکته قابل توجه در این رابطه این است که عنوان سمنیه از سوی متکلمان مسلمان بر جسی بوده برای هرگونه عقیده‌ای که دین و حیانی را مورد نفی و انکار قرار می‌داد، عقیده عدم قطعیت و یقین در برابر عوالم روحانی و تکذیب وحی و نبوت.^۲ افزون بر این، به نظر می‌رسد که بسیاری از عقایدی که به سمنیه نسبت داده می‌شد، ساختگی و جعلی بوده^۳ و بسا که می‌توانست دستاویزی باشد برای فروکوفتن هرگونه عقیده مخالف.

از جمله عقایدی که به سمنیه نسبت داده‌اند یکی این قول است که آنها بت پرست بوده‌اند و گروهی از آنها معتقد به تجسد بودا در صورت انسان.^۴ همچنین، معتقد به قدم عالم و حدوث اشیاء در ازل بودند و منکر صانع، و انکار صانع از سوی آنها نیز به این دلیل بوده که جز حواس پنجگانه را در ادراک پذیرا نمودند، چنانچه در مناظره جهنم بن صفوان با سمنی هم این نکته به خوبی آشکار است.^۵

در باره آنچه مربوط به نبوت است نیز گزارش‌های منابع متفاوت و گاه شگفت آور است. به گفته مقدسی،^۶ گروهی از سمنیه بر این باور بودند که بودا، خود نبی مرسل است. اما خوارزمی^۷ براهمه را بقایای سمنیه در هندوچین و منکر نبوت محسوب داشته است. اما، نکته قابل توجه در این رابطه این است که گویی تصور مسلمانان از سمنیه در حوالی قرن هشتم هجری تغییر یافته بود، چنانچه بزودی^۸ سمنیه را - که به گفته او در شمار علمای هند بودند - بر سه دسته تقسیم کرده است: الف. گروهی از آنها که بعثت رسول را عقلاً جایز نمی‌دانند و نبوت همه انبیا را منکرند، ب. گروهی که بعثت رسول را عقلاً جایز می‌دانند و در میان انبیا، به نبوت آدم مقررند، ج. گروهی که نبوت آدم و

1. Josef. Van Ess, 2/22

2. Ibid

3. Monnot, 870

۴. خوارزمی، همان؛ مقدسی، ج ۴، ص ۱۹، جوهری، همان؛ سناوی، همان

۵. ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۴۰، عبدالرحمن، فرق و طبقات المغزلة، ص ۴۹، بغدادی، همان؛ استفرایینی، ص ۱۴۹،

ماتریدی، همان؛ مکی حنفی، ج ۱، ص ۵۵

۶. همان

۷. همان

۸. همان

ابراهیم را مقرند و نبوت مابقی پیامبران را منکر. در عین حال، بزودی^۱ براهمه را نیز به عنوان گروهی معرفی می‌کند که به نبوت نوح و ابراهیم و ادریس مقرند و نبوت سایر انبیاء را منکر. در واقع، او براهمه و سمنیه را در کنار هم قرار داده و گزارشی متفاوت از آن دو گروه ارائه کرده است. انگیزه بزودی در این کار ناروشن است، اما به گفته برخی^۲، ممکن است نوعی تحریف ماهرانه حقایق تاریخی باشد. شاید همین فضای فکری قرن هشتم بوده که موجب شده تا ابن تیمیه از «البراهمة السمنیة» سخن بگوید، بدون این که میان آنها تفکیکی قائل شود.

از دیگر عقاید سمنیه، قول به تناسخ و انکار معاد و بعث پس از موت بوده است.^۳ به گفته بغدادی،^۴ گروهی از سمنیه به تناسخ ارواح در صور مختلف قائل اند و برای مثال، انتقال روح انسان به سگ و روح سگ به انسان را جایز می‌دانند. افزون بر اینها، معتزله بصره، از جمله نظام، این نظریه که زمین تا ابد به پایین سقوط می‌کند سمنیه رد کرده‌اند.^۵

در مباحث مربوط به علم نیز، سمنیه به طور کلی جز ادراک حسی را پذیر نبودند. در این باب، ابن مرتضی،^۶ آنها را در کنار «سوفسطائیه» و «عندیه»، ذیل گروه «تجاهلیه» آورده که منکر علم کسبی اند و در خبر نیز، تنها خبر متواتر را قبول داشته‌اند.^۷ زین سبب، آنها علم به وضعیت سرزمین‌های دوردست را منکر بوده‌اند.^۸ علاوه بر این، ابن مرتضی^۹ سمنیه را به تکافئیه و کسانی که به معارف ضروری قائل اند تقسیم می‌کند. از آنجا که سمنیه فقط به ادراک حسی قائل بودند، لازمه اعتقاد آنها، نفی نظر و استدلال و امکان حصول معرفت یقینی نیز بوده است.^{۱۰}

۱. البرودی، اصول الدین، ص ۹۱

2. Calder, 48, 49.

۳. عبدالحبار، فرق و طبقات المعتزلة، همان؛ بغدادی، همان؛ خوارزمی، همان

۴. همان

۵. ماتریدی، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۶. القلائد، ص ۴۲

۷. عبدالحبار در المعنی، ج ۱۵، ص ۳۴۲؛ در نقد این قول سمنیه معتقد است که لازمه قول آنها در نفی خبر، نفی حجت خبر متواتر نیز است. همچنین به گفته جوهری (همان)، سمنیه وقوع علم به خبر را به طور کلی منکرند.

۸. ملاحمی خوارزمی، ص ۲۹ و ۴۴؛ و نیز رک: عبدالحبار (المعنی، همان) بر آن است که این نکته که خبر مفید علم نیست را سمنیه از سوفسطائیه گرفته‌اند. ۹. القلائد، همانجا

۱۰. بغدادی، همان؛ فخر رازی، ص ۳۸؛ اسفرائینی، همان؛ ابن مرتضی، المنیة و الامل، ص ۱۴۳.

منابع

ابراهيم پورداود، گزارش يشت ها، تهران

مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، يوسف اسعد دائم، قم، ۱۴۰۹

اصفهانى، ابوالفرج، الاغانى، قاهره

الاسفراينى، ابوالمظفر، التبصير فى الدين، تصحيح كمال يوسف الحوت، بيروت، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۳م

ابوعمران، مسئله اختيار در تفكر اسلامى و پاسخ معتزله به آن، ترجمه اسماعيل سعادت، تهران، ۱۳۸۲

بن حنبل، احمد، الرد على الزنادقة و الجهمية در كتاب عقائد السلف، تصحيح على سامى النشار و

عمار جملى الطالبي

ابن تيميه، احمد بن عبدالمطعم، بيان تلبس الجهمية، تصحيح محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، مکه

ابن المرتضى، احمد بن يحيى، كتاب القلائد فى تصحيح العقائد، تصحيح نصرى نادر،

بيروت، ۱۹۸۵

الجوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح، احمد عبدالغفور عطار، بيروت

امين، حسن، بازتاب بودا در ايران و اسلام، تهران، ۱۳۷۸

راه آئين (دمه پده)، ترجمه و تأليف ع. پاشايى، تهران، ۱۳۸۰

جامى، عبدالرحمن، نفحات الانس، محمود عابدى، تهران، ۱۳۷۱ش

بغدادى، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، عزت العطار الحسين، ۱۳۶۷ق/ ۱۹۳۸م

شهرستانى، عبدالكريم، الملل و النحل، قاهره، چاپ افسست، قم، ۱۳۶۷ش

سمنانى، علاء الدوله، مصنفات فارسى، تصحيح نجيب مايل هروى، تهران، ۱۳۶۹ش

الهروى المكى الحنفى، على بن سلطان محمد، الرد على القائلين بوحدة الوجود، تصحيح على رضا

بن عبدالله بن على رضا، دمشق، ۱۹۹۵م.

الجاحظ عمرو، الحيوان، تصحيح عبدالسلام محمد هارون، بيروت، ۱۳۸۸ق/ ۱۹۷۸م

رازى، فخر، محصل افكار، سميع دغيم، بيروت، ۱۹۹۲م

اندلسى، قاضى صاعد، التعريف بطبقات الامم، تصحيح غلامرضا جمشيدى نژاد، تهران،

۱۳۷۶ش

البخارى الجعفى، محمد بن ابراهيم بن اسماعيل، خلق افعال العباد، تصحيح عبدالرحمن عمره،

رياض، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۸م

الخوارزمى، محمد بن احمد بن يوسف، مفاتيح العلوم، ليدن، ۱۹۸۵م

الملطى الشافعى، محمد بن احمد، التنبيه و الرد، عزت العطار الحسين، ۱۳۶۸ق/ ۱۹۴۹م

ابن ندیم، محمد بن اسحاق، کتاب الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، ۱۳۶۶ش
محمد بن عبدالرؤف المنادی، التوفیق علی مهمات التعاريف، محمدرضوان الدایه، بیروت، دمشق.
۱۴۱۰ ق

البزدوی، محمد بن محمد بن عبدالکریم، اصول الدین، هانز پیتر لیس، قاهره، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م.
الماتریدی، محمد بن محمد بن محمود، کتاب التوحید، به کوشش فتح الله خلیف، بیروت، ۱۹۷۰م.
الخواارزمی، مسعود بن محمد الملاحمی، کتاب المعتمد فی اصول الدین، مارتین مکورست و
ویلفرد مادیلونگ، لندن.

ابن مرتضی، المنیة و الامل، محمد جواد مشکور، ۱۹۸۸

همو، فرق و طبقات المعتزلة، تصحیح علی سامی النشار و عصام الدین محمدعلی، ۱۹۷۲

L. S. Cousins, Buddha, in Routledge Encyclopedia of philosophy.

G. Monnot, Sumanīyya, in Encyclopedia of Islam

Ph. Gignoux, Les quatre inscriptions de kirdīr, paris, 1991

Josef. van Ess, Theologie und Gesellschaft in 2. und 3. Jahrhundert Hidschra, Berlin, New
York, 1992

Norman. Calder, the bara hima: literary construct and historical reality in: BSOAS, vol IVII,
part 1, 1994